



درگذشت هنرمند پیشگام موسیقی

سیدعباس معین عباسی مشهور به طباطبایی از هنرمندان پیشگام عرصه موسیقی ایرانی، روز هفدهم مردادماه در ۸۸ سالگی در اصفهان درگذشت. مهر ضمن اعلام این خبر نوشت، علی سعیدی، خواننده موسیقی ایرانی درباره پیشینه فرهنگی-هنری مرحوم طباطبایی توضیح داد: «سیدعباس معین عباسی مشهور به طباطبایی، از نابینایان فعال در عرصه موسیقی بود که در ۱۶ سالگی بر اثر تشخیص و داروی نادرست نابینا شد. این هنرمند بعد از این اتفاق بود که تلاش کرد با ورود به دنیای موسیقی مسیر جدیدی را برای خود باز کند و پس از فراگیری نوازندگی چند ساز ایرانی و کسب مهارت‌های لازم در این زمینه، خود به عنوان معلم موسیقی فعالیت‌هایش را ادامه داد. او حتی در این زمینه آموزشگاهی را نیز دایر کرد، در آن به هنر جوانان نابینا موسیقی آموزش داد و از آنها برای اجراهای مختلف موسیقایی استفاده کرد.» مرحوم طباطبایی از شاگردان هنرمندان مطرحی در موسیقی ایرانی از جمله حسینعلی وزیری تبار، رشیدی، منوچهری و هوشنگ ظریف و فارغ التحصیل هنرستان ملی موسیقی بود.



بازیگری که یک پروژه سینمایی را تعطیل کرد

رسانه‌های بین‌المللی سینمایی اعلام کردند که واکین فینیکس برای بازی در فیلم جدید ساخته تاد هینز که گفته می‌شود یک درام همجنسگرایانه دهه ۳۰ میلادی است، تردید داشته است و منابع نزدیک به سازندگان فیلم به گردین تأیید کرده‌اند که پروژه به‌طور کلی بدون برنامه‌ای برای انتخاب بازیگر جایگزین لغو شده است. ایسنا ضمن اعلام این خبر نوشت، فینیکس قرار بود در مقابل رامیز، بازیگر فیلم «تاپ گان: ماوریک» در یک داستان عاشقانه دهه ۳۰ بازی کند و قرار بود این فیلم به دلیل محتوایش، با درجه سنی بحث برانگیز ۱۷-NC (برای بالای ۱۷ سال) نمایش داده شود. این پروژه که هنوز نامی برای آن انتخاب نشده، در حالی ۵ روز پیش از آغاز تولید به دلیل کناره‌گیری واکین فینیکس با چالش جدی روبرو شده که طبق گزارش‌ها، اعضای تیم در مکزیکوسیتی اکنون منتظر دریافت دستمزد خود قبل از اعلام پایان رسمی این پروژه هستند.



جایزه «ابوالحسن نجفی» فراخوان داد

به منظور پاسداشت یاد ابوالحسن نجفی در عرصه ترجمه و توشیح مترجمان در اعلائی زبان فارسی، مرکز فرهنگی شهر کتاب مراسم هشتمین دوره این جایزه را بهمن ماه امسال برگزار و از بهترین ترجمه‌ها و مجموعه‌هاستادان کوتاهی که سال ۱۴۰۲ منتشر شده، با اهدای جایزه و نشان ابوالحسن نجفی تقدیر می‌کند. هیئت‌داوران هشتمین دوره جایزه ابوالحسن نجفی با دبیری علی اصغر محمدخانی، عبارتند از: مهستی بحرینی، ضیاء موحد، حسین معصومی همدانی، عبدالله کوثری، موسی اسوار، امید طیب‌زاده و آبتین گلکار. آبتین گلکار با ترجمه «مان (آشیا شراف) اثر ایوان تورگنیف، محمد همتی با ترجمه «مان (مارش رادتسکی) اثر یوزف روت، زینب یونس با ترجمه «مان (زلیخا چشم‌هایش را باز می‌کند) اثر گوزل یاخینا، محمدرضا ترک‌تزاری با ترجمه «استاد پترزبورگ» نوشته جی. ام کوئسی، احمد پرهیزی با ترجمه «مان (ه ه ح) نوشته لوران بینه» از برگزیدگان هفت دوره گذشته این جایزه بوده‌اند.



کتاب
اندیشه

قربانیان تجاوز؛ دوزخیان روی زمین

گفتارهایی از مصطفی ملکیان، امیر صائمی و نفیسه آزاد درباره کتاب «پسافاجعه: خشونت و بازساختن خود»

مشکلات همه ما در ایران کنونی همین است. همه ما بر سر این دوراهی قرار گرفته‌ایم که اگر «مقصر نبودم» بهتر بود یا اگر «مقصر بودم»، اگر «مقصر نبودم» بدتر بود یا اگر «مقصر بودم»، هر دوی این‌ها بد و مسئله‌ای خطر خیز برای یک جامعه است. جامعه‌ای که در آن هر کدام از دوره‌ها را انتخاب کنید در نهایت به نارضایتی از خود و احساسی نامطلوب نسبت به زندگی تان می‌رسید.

نکته دیگری نیز در «پسافاجعه: خشونت و بازساختن خود» مورد تأکید قرار گرفته است که می‌خواهم به آن اشاره کنم. این که فرد احساس کند قصوری نورزیده و تقصیری ندارد، هم شامل حسن است و هم قبیح اما زمانی که احساس کند به‌شکل فردی مقصر نبوده ولی به دلیل تعلق به گروهی اجتماعی گرفتار مشکل شده است، معنایی دیگر شکل می‌گیرد. در این جا فرد درمی‌یابد تنها او نیست که در معرض آن خطر قرار دارد، بلکه همه اعضای گروهی که او عضوی از آن است به‌شکل یکسان در معرض خطرند. به زبان ساده؛ فرق است میان این که به زنی بگویند خود هیچ تقصیری نداشته‌ای که مورد تجاوز قرار گرفته‌ای تا این که به زنی بگویند می‌دانی چرا مقصری؟ چون زن هستی، چون عضو گروهی به نام زنان هستی. این جاست که اومی فهمد همه این گروه در معرض خطر قرار دارند. معنای این حرف آن است که من در گروهی عضو هستم که محکوم به شکست است. من در گروهی عضو هستم که از بنیة اجتماعی دفاع از خود، از بنیة اجتناب از خطر بر خوردار نیست.

نکته سومی که می‌خواهم به آن اشاره کنم بحث حقوق بشر و گوهر اندیشه‌شان است. گروهی که از دل آن اعلامیه‌های حقوق بشر بیرون می‌آید. مفهوم گوهر اندیشه حقوق بشر این است که اگر فرد انسانی از ویژگی‌هایی برخوردار است که علم و اراده او در داشتن آن‌ها دخالت نداشته است، این ویژگی‌ها نه باید برای او - نسبت به دیگران که از این ویژگی‌ها برخوردار نیستند - امتیازی ایجاد کند و نه محرومیتی. لب کلام اندیشه حقوق بشر این است: این که اگر شما از ویژگی‌هایی برخوردارید که علم و اراده‌تان در داشتن آن‌ها هیچ گونه دخالتی نداشته است و به یکباره دیده‌اید که این ویژگی‌ها را در دست دارید، نه این که آن‌ها را به دست آورده‌اید، نه باید برای تان موجب امتیاز شود و نه موجب محرومیت. ویژگی‌هایی که اگر می‌خواستید و نمی‌خواستید و اگر می‌دانستید و نمی‌دانستید باز هم آن‌ها را داشتید. ویژگی‌هایی با این دو خصلت در شما، ویژگی‌هایی که وجودشان به علم و اراده‌تان بستگی ندارد، نباید برای شما نسبت به دیگران موجب محرومیت یا امتیاز شود. ویژگی‌هایی که با پیشرفت علوم و معرفت بشری آرام آرام می‌توانید تعداد بیشتری از آن‌ها را کشف کنید. مسلم است که زنانگی و مردانگی هم یکی از این ویژگی‌هاست. زنان خودشان انتخاب نکرده‌اند که زن شوند و مردان هم مردان انتخاب نکرده‌اند که مرد شوند. پس چرا زنان باید به خاطر ویژگی‌هایی که خودشان انتخاب نکرده‌اند محرومیتی نسبت به مردان و حتی از آن سوا امتیازی نسبت به مردان داشته باشند؟ همین نکته در باب امور دیگر نیز صدق می‌کند. می‌خواهم از این منظر به مسئله تجاوز جنسی که محل بحث کتاب است

مباحث مطرح شده در کتاب «پسافاجعه: خشونت و بازساختن خود» در شاخه‌ای از فلسفه مطرح شده است که از آن تعبیر به مابعدالطبیعی می‌شود. این کتاب در شاخه‌های گوناگون فلسفه شامل مباحثی در فلسفه معرفت‌شناسی، مباحثی در فلسفه زبان، مباحثی در فلسفه ذهن، مباحثی در فلسفه عمل، مباحثی در فلسفه اخلاق، مباحثی در فلسفه حقوق و مباحثی در فلسفه سیاسی است. ضمن این که به سه شاخه از علوم تجربی انسانی هم اشاره می‌کند؛ یکی روان‌شناسی اجتماعی، یکی جامعه‌شناسی و دیگری سیاست. این‌ها خود مناظر گوناگون است. هیچ کدام این‌ها رانیز، با این که نویسنده صرفاً فیلسوف است، نمی‌توان ناپخته تلقی کرد. در واقع با این که نویسنده فیلسوف است، ورودش به حوزه‌هایی غیر از فلسفه نیز همراه با مداخله بوده است. علت این همه دقت شاید آن باشد که مسئله برای خود نویسنده نیز مسئله‌ای حیاتی بوده و او متوجه است که این مسئله به چه میزان می‌تواند برای دیگران نیز حیاتی باشد.

از میان مجموع مطالبی که در کتاب آمده است، می‌خواهم به چند مطلب اشاره کنم. یکی از مطالب مهم کتاب، از روان‌شناسی اخلاق برمی‌آید. اگر واقعه‌ای نامطلوب برای شما رخ دهد، کدام یک از این دو مسیر را ترجیح می‌دهید؟ نخست این که هر چه به خود رجوع کنید به این نتیجه برسید که به هیچ عنوان در وقوع این واقعه نامطلوب مقصر نبوده‌اید. در واقع نه علم و نه اراده‌تان، هیچ تأثیری بر این که آن واقعه نامطلوب برای تان رخ ندهد نداشته است. مسیر دوم این که تقصیری در وقوع آن واقعه نامطلوب برای خود قائل شوید. طبیعی است که انسان می‌پسندد هر چه به خود رجوع کند به نظرش بیاید که تقصیری نداشته است، چون این طور دست کم عذاب وجدان نخواهد داشت. و این طور می‌تواند با خود بگوید بدون آن که سر سوزنی، علم، اراده و دخالت داشته باشد و قصوری کرده باشد، با مشکلی مواجه شده که تقصیری در آن نداشته است. پس نیازی به درافتادن با خود و سرزنش خود نیز احساس نمی‌کند. از آن سو اگر انسان بپذیرد بلایی بر سرش آمده بی‌آن که تقصیری داشته باشد، نشان‌دهنده این است که او در محیطی کاملاً ناامن زندگی می‌کند. محیطی که در آن، بدون تقصیر هم می‌توان طعمه مصیبت قرار گرفت. نتیجه رسیدن به این تصور می‌شود که جامعه، جامعه‌ای غیر قابل اعتماد است.

بدون آن که بخواهم بیشتر وارد جزئیات این موضوع شوم، باید به این مسئله اشاره کنم که در این جا نوعی دو ارزشی بودن در درون قربانی شکل می‌گیرد. حاصل از این که قربانی بر سر دوراهی قرار می‌گیرد، راه‌هایی که هر کدام را انتخاب کند به لحاظ روانی دچار مشکل می‌شود. در یکی دچار این احساس می‌شود که در اجتماعی بمسر می‌برد که احتیاط، محاسبه و سنجش گری هیچ کدام سودی برای انسان نخواهد داشت. پس در بی‌پناهی مطلق به‌سرس می‌برد. در دیگری نیز دچار احساس عذاب وجدان خواهد شد. این یکی از مشکلاتی است که نویسنده به آن توجه کرده است و به عقیده من نیز باید به آن اهمیت بسیار داد. به این جهت که تنها مختص به تجاوز جنسی به زنان هم نیست. یکی از

چهارم ژوئیه ۱۹۹۰ در جنوب فرانسه، وقتی سوزان جی. برابسون، استاد فلسفه در کالج دارتموث و استاد مهمان دانشگاه‌های پرینستون، نیویورک و تافتز به پیاده روی صبحگاهی می‌رفت، مهاجمی از پشت به او حمله کرد، سخت کتکش زد، به او تجاوز کرد، خفه‌اش کرد و چون او را مرده پنداشت، همان جا رهاش کرد. سوزان زنده ماند، ولی جهانش نابود شد. تحصیلات و دانشش در فلسفه، پس از آن ته‌اجم، دیگر به کارش نیامد تا به جهانش معنایی ببخشد و باورهای پایه‌ای او درباره ماهیت خود و جهان فروشکست. فرآیند بهبود برابسون و پژوهش فلسفی او درباره تروما، پدید آمدن کتاب «پسافاجعه: خشونت و بازساختن خود» را موجب شد. «پسافاجعه...» که در ایران با ترجمه امیر صائمی و توسط نشر برج منتشر شده است، تلاش برابسون برای یکپارچه کردن دو بخش از زندگی‌اش توصیف شده است؛ او فیلسوفی تحلیلی است، او زنی است که مورد تعرض جنسی قرار گرفته است. آن چه در ادامه می‌خوانید گزارشی است از نشست نقد و بررسی این کتاب که با حضور مصطفی ملکیان، امیر صائمی، نفیسه آزاد و بهار کاتوزی، به همت نشر برج با همکاری کتابسرای راوی و مؤسسه فرهنگی فرزانه برگزار شد.



نرگس کیانی
خبرنگار گروه فرهنگ

قربانیان تجاوز بر سر دوراهی
مصطفی ملکیان
فیلسوف و روشنفکر

کتاب «پسافاجعه: خشونت و بازساختن خود» به‌رغم حجم اندک آن، بدون مبالغه، کتابی است که اگر بخواهیم در معرفی آن حق مطلب را ادا کنیم نیازمند ده‌ها ساعت صحبت است. این کتاب که با عمق بسیار نوشته شده است جزو آثاری نیست که بتوان آن را به سرعت خواند. این عمق، دست به دست دو موضوع دیگر نیز داده است. یکی این که پدیده مورد گفت‌وگو؛ پدیده تجاوز جنسی به زنان، به تشخیص نویسنده از وجوه عدیده برخوردار است. بنابراین تعدد وجوه پدیده موجب می‌شود عدم اشاره به یکی از آن‌ها، موجب نقص در بیان شما شود. به گونه‌ای که تصویر تان از پدیده، تصویری کاریکاتوری شود. این چیزی است که نویسنده نمی‌خواسته است. قصد او ایجاد تناسبی میان وجوه گوناگون این پدیده بوده است. علاوه بر این هر وجهی رانیز می‌توان از نظرها‌های گوناگون دید. پس ضمن این که پدیده از وجوه عدیده برخوردار است، به هر وجه آن نیز می‌توان از زوایای مختلف نگاه کرد. ضرب‌شدن تعداد وجوه در تعداد منظرها موجب گرد آمدن مجموعه‌ای از مطالب در این کتاب شده است که هر کدام به ساختنی مربوط می‌شود. از آن سو به دلیل کم بودن حجم کتاب، می‌توان را اثری فشرده دانست. در نتیجه به‌شخصه با این که کتاب را سه مرتبه مطالعه کردم اما به‌نظر می‌آید که اگر باز هم آن را مطالعه کنم متوجه نکاتی تازه خواهم شد.